[مقدمه 2](#_Toc401258975)

[تحليل مفهومي 2](#_Toc401258976)

[جهل مخدوع 3](#_Toc401258977)

[علم خادع 3](#_Toc401258978)

[علم و قصد 4](#_Toc401258979)

[شرط لازم در خدعه 4](#_Toc401258980)

[عیب مخفی 4](#_Toc401258981)

[اظهار خلاف متعارف 5](#_Toc401258982)

[ملاحظات مفهوم شناسانه 6](#_Toc401258983)

[خیانت 6](#_Toc401258984)

[بحث روایی 6](#_Toc401258985)

[روایت مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ 7](#_Toc401258986)

[دلالت مَنْ‏ غَشَّنَا 7](#_Toc401258987)

[دلالت بر حرمت 7](#_Toc401258988)

[اطلاق غش 8](#_Toc401258989)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

به مناسبت مفهوم بحث غش عرض كرديم كه در اين مفهوم واژه­هاي ديگري نیز هست كه با او مرتبط هستند و به نحوي مي­شود گفت هم‌خانواده‌اند. واژه­هايي را شمرديم البته دو واژه ديگر اينجا وجود دارد كه در روايات كمتر داريم:

1. **غرور و تغرير** **و غره** است كه در لغت به معناي خدعه است.

2. **خلابه** كه به مفهوم خدعه مي­آيد.

غرور و خلابه غير از مفاهيمي است كه گفته شد. تغرير گاهي در روايات آمده است اما خلابه را ياد ندارم.[[1]](#footnote-1) به‌هرحال علاوه بر واژه قبلي اين دو واژه هم وجود دارد و ممكن است واژگان ديگري هم باشد. به‌هرحال كليدي­ترين مفهومي كه واضح­تر است و مبناست خدعه و مكر است. بقيه لغات این‌طور است كه به خدعه برمي­گردد. در مجموعه مفاهيم و مرتبط و متناظر و مترادف معمولاً يكي دو واژه و كلمه حالت ريشه­اي و اساسي دارد که در تعريف بقيه به آن ارجاع مي­دهند. در اين مفهوم بيشتر خدعه و مكر نوعی محوريت دارد و بقيه مفاهيم به اينجا برمي­گردد. مفاهيمي كه بيشتر كاربرد دارد وضوح معنايي بيشتري دارد لذا اصل مي­شود و بقيه را به آن ارجاع مي­دهند.

تحليل مفهومي

مقام تحليل غش و خدعه به معناي عام مستند به دو منبع است. يك منبع كتب لغت است و يكي ارتكازات در لغت است که ضميمه به آن مي­شود. در مفهوم عام خدعه يا مكر و غش عناصري وجود دارد كه اولين قيد و عنصر اظهار شيء علي خلاف ما هو عليه فی‌الواقع است. لذا تعريف بالجنس اظهار آن علي خلاف ما هو عليه فی‌الواقع بالفعل يا بالقول و الاخفاء است. قيد دوم اين بود كه در اين اظهار واقع به شكل مكروه و معيب و ناقص است ولی در ظاهر كامل و تام و صحيح ارائه مي­شود. ولی به‌عکس مشمول اين عنوان نيست. قید سوم هم اين است كه اين خدعه و مكر و غش در جايي صدق مي­كند كه در آنجا به نحوي براي كسي مشكلي ايجاد كرده و حقي را از او ضايع كند و در مسير مشکل‌داری قرار دهد. صرف اينكه خلاف واقعی به ديگري نشان دهد درحالی‌که در شئون خود به او ربطي ندارد و تضرري نمي­كند و در مسير غلطي قرار نمي­دهد یا مكروهي را او متوجه نمي­کند، مانعي ندارد. چيزهاي ناپسندي كه مربوط به خودش است را اظهار نمي­كند يا خلافش را اظهار مي­كند مادامي كه به ديگري ضرري نرساند خدعه يا مكر و غش نیست.

بنابراين نوشتيم كه **عن يسبب هذا الاظهار لإلحاق مكروه بالمخدوع و تضرره و تكدره و هذا إنما يتحقق في ما إذا احتمال الخادع و اعتمد عليه أو كان لمخدوع** **حق**. يعني اگر هر دو قيد قبلي باشد ولي اين قید نباشد خدعه نيست یعنی اظهار خلاف واقع كند و چيز ناقصي را كامل نشان دهد ولي به كس ديگري ضرري نزند. پس علاوه بر آن دو قيد جايي خدعه است كه به او ضرري برساند و مشكلي ايجاد كند چه در معاملات مثل اينكه شيري كه نصفش آب است را به او بفروشد يا مي­خواهد براي ازدواج مشورت دهد ولی عیب‌هایی كه در او مي­بيند در مقام مشورت به او نمي­گويد.

جهل مخدوع

قيد چهارم اين است كه خدعه در جايي است كه مخدوع و شخصي كه در مقابل او خلاف واقع نشان داده مي­شود، جاهل به نقص و عيب باشد. اين عنصر چهارم در مفهوم خدعه و مكر و غش است كه شخصي كه به او اظهار خلاف واقع مي­شود غير مطلع باشد و الا اگر مي­داند كه قصه این‌طور است اشکال ندارد. مثل كارهاي ديپلماسي و سياسي که خيلي وقت‌ها ادعاي گزافی می‌کند و شعار مي­دهد که اگر نداند اين وزير با وزير ديگر مذاكره مي­كند. چيزي را مي­گويد كه خلاف واقع را نشان مي­دهد و منافع ملي او را به خطر مي­اندازد. یا در مقام معامله جلوي خودش به شير آب مي­ريزد و به او مي­دهد. لذا جايي كه براي فردي كه اظهار خلاف مي­شود معلوم است ظاهراً خدعه صدق نمي­كند. اظهار خلاف واقع براي او در جايي است كه او جاهل است و الا اگر عالم باشد به نحوي نمي­شود بگوييم اظهار خلاف واقع كرد و لااقل شبهه مفهوميه است و اگر هم اطلاق چيزي داشته باشد و مفهوم هم عام باشد بعيد نيست بگوييم از اين انصراف دارد. البته بعيد نيست كه مفهوم اينجا صادق باشد. ولی در صدق خدعه جهل شخص شرط است و **الا لايصدق الخدعه** **علیه**.

علم خادع

قيد پنجم اين است كه خادع يا ماكر يا غاش عالم به قصه باشد. در اينجا بعضي گفته­اند عنوان قصدي است و قصد شرط است که اين ظاهر مرحوم شيخ در قيد پنجم است. یعنی قصد خدعه و قصد الحاق مكروه و نقص به او لازم است. بعضي مثل مرحوم آقاي خوئي گفته­اند عنوان قصدي نيست ولي علم شرط است كه به نظر مي­آيد بيشتر همين دومي درست است. حداقل اين است كه در صدق خدعه و نيرنگ و فريب آنكه اقدام به اين كار مي­كند عالم به اين قصه باشد و با علم اقدام به اين امر مي­كند. ظاهراً اگر چيزي بر خلاف آنچه به آن عالم است اظهار نمي­كند، مفهوم خدعه و مكر برايش صادق نيست. شايد قيد قصد براي صدق مفهوم ضرورتي نداشته باشد لذا اگر علم دارد به اينكه كلاه را سر طرف مي­گذارد ولو اينكه قصد ندارد ولي مي­داند كه او نمي­داند و او هم اين كار را انجام مي­دهد بعيد نيست صدق خدعه كند.

علم و قصد

مفاهيم سه قسم است:

1. در بعضي مفاهيم علم و قصد شرط نيست. مثلاً ضرب و أكل که فرقی نمی­کند قصد یا علم داشته باشد يا نداشته باشد.

2. برخی عناوين قصديه است مثل بیع و شراء.

3. برخی عناوين علميه است يعني قصد بما هو قصد در آن دخيل نيست ولي بايد علم به مسئله داشته باشد. اگر علم نداشته باشد صدق نمي­كند.

در مفاهیم خدعه و مكر و لبس و مفاهيمي كه هم‌خانواده این‌ها بودند به نظر مي­آيد علم شرط است. يعني ظاهراً بر شخصي جاهلی كه معامله مي­كند يا مشورت مي­دهد و بر حسب علم خود چيزی خلاف واقع را اظهار نكرده است خدعه و مكر و امثال این‌ها صدق نمي­كند. اين غير از چيزي است كه در باب اعانه مي­گفتيم. علم براي تنجز تكليف لازم است. آنجا در مفهوم، علم دخالت نداشت و براي تنجز تكليف علم به آن چيز لازم است و الا اگر به تكليف علم نداشته باشد در اعانه و خيلي جاهاي ديگر مفهوم صادق است و فی‌الواقع او كمك كرده است. اما اينجا ممكن است بگوييم خدعه صادق نيست ولو اينكه او موجب اين امر شده است ولي اسم اين عمل را خدعه و مكر نمي­گذارند.

شرط لازم در خدعه

به نظر مي­آيد خدعه از افعال محضي نيست كه فعلي را با قطع‌نظر از هرگونه آگاهي و قصد خدعه بگويند. يك چيزي در آن شرط است منتهي در حدي كه قصد باشد لازم نیست. همان علم و آگاهي كافي است. بعضي مي­گويند اينجا علمش مساوي با قصدش است. به نظر مي­آيد علم اينجا شرط است يا به‌عبارت‌دیگر قصد قهري است. در جايي كه علم باشد حداقل قصد قهري وجود دارد. اگر كسي نداند كه بين اين كتاب پنجاه صفحه نيست و اين را مي­فروشد نمي­گويیم خدعه ولي اگر بداند صدق مي­كند. بنابراين از عنوان‌های شبه قصدي است كه علم در آن حداقل شرط است. اين هم بعيد نيست كه در آن علم و يك نوع قصد قهري شرط است و اگر نباشد لااقل من الشك صادق نيست. اگر در اين قيود شك كنيم و نتوانيم ارتكاز درست لغوي را استخراج كنيم شبهه مفهوميه مي­شود.

عیب مخفی

عنصر ششم اين است كه نقص و عيب امر مخفي باشد به‌گونه‌ای كه **لا يعرف الا من قِبل بايعه أو بدقة كثيره و اما ما يعرف بسهولة و سرعة فلا يصدق علي اظهار خلافه خدعه**.

گرچه اينجا اختلافی وجود دارد و مرحوم آقاي تبريزي در اينجا مي­فرمود كه فرقي نمي­كند كه در صدق مفهوم خدعه، عيب مخفي باشد يا ظاهر. به نظر مي­آيد عيبي كه روشن است و خود شخص مشتري ممكن است نداند و اگر بداند خدعه نيست ولي اگر مشتري نمي­داند ولي به خاطر بي­دقتي است و خيلي متعارف است كه اين عیب‌ها وجود دارد و كسي هم كه بخواهد، دقتي مي­كند مي­فهمد یعنی عيوبي است كه متعارف و آشكار است و اگر كسي بخواهد با دقت متعارف و معمولي مي­تواند بفهمد ولي او دقتي نكرده است و او هم طوري نشان داده است كه ظاهر جذاب‌تری دارد لکن ممكن است بگوييم اين موارد صدق خدعه نمي­كند. البته اينجا به‌وضوح بحث‌های قبلي نيست بعضي مي­گويند اينجا مفهوم خدعه صادق است. روايات را بعداً مي­بينيم ولي در مفهوم شناسي بعضي گفته­اند همین‌که مشتري يا طرف معامله جاهل است صدق خدعه مي­كند ولو اينكه امر واضحي باشد. اما بعيد نيست اينجا به‌طور قاطع بگوييم صدق نمي­كند يا لااقل من الشك را اينجا بياوريم. يعني اگر عيوب واضحي است كه در بازار هم متعارف است و اگر كسي بخواهد بفهمد دشواري ندارد و لازم نيست آزمايشگاه ببرد و معلوم كند ممكن است بگوييم اين هم خدعه نيست البته اينجا به‌وضوح قبلي نيست. اگر عيب ظاهر طوري باشد كه فضاسازي مي­كند كه تحقيق نكند به آن خدعه صدق مي­كند گرچه ظاهر را خوب نشان مي­دهد اما راحت مي­تواند بفهمد. ممكن است بگوييم خدعه و غش در اين شكل صادق نيست گر­چه اگر دروغ بگويد حرام است.

اظهار خلاف متعارف

قيد هفتم اين است كه اين اظهار خلاف واقع دو شكل است. گاهي اظهار خلاف واقع در اموري است كه مبناي بازار شده است و همه مي­دانند. عرف بازار يك نوع اظهار خلاف در حد متعارف است. درجه معمولي از اظهار خلاف واقع وجود دارد و متعارف است مثل اينكه روي ميوه­ها لامپ مي­آورند. بعيد نيست بگوييم خدعه براي درجاتي از اظهار خلاف در مبيع و اجناس و كالاها كه متعارف شده است صادق نيست. اما اين وجه و عنصر هفتم با شكي مواجه است گر­چه موارد خفیف‌های يا درجات خيلي پاييني از اظهار خلاف واقع داريم كه عرف آن را خدعه نمي­داند. بيشتر براي جذب مشتري و جذاب كردن بازار است اما اگر بيشتر باشد ظاهراً خدعه صدق مي­كند. اين عنصر به شكلي ممكن است به قبل برگردد براي اينكه اگر چيز خيلي متعارف باشد يا او علم دارد يا اينكه از امور مخفي به حساب نمي­آيد بعيد نيست به يكي از دو قید قبل برگردد. ممكن است خدعه در افزايش قيمت اثر ندارد ولي اگر آن نبود نمي­خريدند. پس خدعه یا در انگيزه او دخيل است يا در قيمت. چيزي كه متخصص مي­فهمد خدعه است و چيزي كه عرف مي­فهمند شايد خدعه نباشد.

#### ملاحظات مفهوم ­شناسانه

خدعه همان‌طور كه گفته شد اعم از معاملات است و در جاهاي ديگر هم مي­تواند مصداق پيدا كند. خدعه و غش هر دو معنای عام و معناي خاص دارند ولي غالباً خدعه اعم از غش است. علت اين است كه غش بيشتر در معاملات به كار مي­رود ولی خدعه اعم است و الا مثل هم هستند. هر دو معنا سه اصطلاح دارند. در مفهوم شناسي به همين اندازه اكتفا مي­كنيم. تحليل جامعي انجام شد و در بعضي از معانی نكات متعدد ديگري در تنبيهات مسئله موردتوجه قرار مي­گيرد چون بحثمان مفهوم شناسي و لغت‌شناسی بود. ولي از نگاه فقهي و دخالت روايات ممكن است بعضي از اين نكات تفاوت‌هایی پيدا كند.

خیانت

مفهوم خيانت یعنی **خان العهد** كه **نقضه يا لم ينصح بعد مأتمن عليه**. نسبت مفهوم خيانت و نقض عهد با خدعه طبعاً من وجه مي­شود. نقض عهد گاهي به صورت آشكار است يعني خود طرف هم مي­فهمد ولي عهدش را زير پا مي­گذارد. خدعه­اي به او نزده است. نقض عهد بدون خدعه است. گاهي نقض عهد مي­كند درحالی‌که آنجا خدعه هم هست. پس ماده افتراق خيانت از خدعه آنجايي است كه آشكارا با ضرب‌وزوری كه دارد عهد و پيماني را مي­شكند و به طرف ظلم مي­كند ولي خدعه­اي در آن نيست كه كلاهي سرش گذاشته باشد. يك ماده افتراق در طرف خدعه داريم و آن جايي است كه عهدي وجود ندارد ولي كلاهي سر او مي­گذارد مثلاً آدرس اشتباهي به او مي­دهد و به مسير خلافي مي­رساند. ولي خيانت به معناي نقض عهد نيست. در خيلي موارد این‌ها اجتماع پيدا مي­كنند. مثلاً دو دولت پيمان دارند ولی عهد را مي­شكنند. مشركين با پيامبر اكرم (صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم)عهد بسته بودند ولی شكستند که خيانت است. همه این‌ها آخرش به ظلم برمي­گردد و سلسله‌مراتب كه ذكر مي­كرديم گفتيم همه این‌ها فروعاتي است كه نهايتاً به ظلم مي­رسد منتهي مراتب ظلم متفاوت است. اگر عهدي دارد ولي آن را مي­شكند بدون اينكه طرف بفهمد خدعه هم هست. خيانت گاهي شكل خدعه­اي پيدا مي­كند.

بحث روایی

 روايات بحث غش در اين ابواب است. جلد دوازده وسائل ابواب ما يكتسب به باب هشتادوشش. در جلد دوازده ابواب آداب التجاره باب دوم و همین‌طور در جلد دوازده ابواب احكام العيوب باب نه و در جلد هشت در كتاب حج ابواب احكام العشره باب صد و سی‌وهفت و صدوبیست و دو. مجموع اين روايات عمدتاً به دو طایفه تقسيم مي­شود. بعضي روايات عام است كه اختصاص به معاملات ندارد و بعضي در خصوص معاملات است.

روایت مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ

**«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه­السلام قَالَ: لَيْسَ‏ مِنَّا مَنْ‏ غَشَّنَا[[2]](#footnote-2)».**

كسي كه غشي نسبت به ما روا بدارد از ما نيست. اولين موضوع بحث سندي است كه سند تام است اما از لحاظ دلالت يك نكته اين است كه **مَنْ‏ غَشَّنَا** دو گونه معنا مي­شود:

دلالت مَنْ‏ غَشَّنَا

1. يكي اينكه مقصود غش ائمه و اولياي الهي و اولياي امر باشد. بنابراین احتمال اين **غش الائمه و ولاة الامر** است در مقابل **نصيحة الائمة المؤمنين.**

2. احتمال دوم كه بعيد نيست اين است كه مي­گويد **غَشَّنَا** نه براي خودشان بما هم ائمه و بما هم اولياء بلکه **غَشَّنَا** يعني از حيث اينكه مسلمان هستند كما اينكه در بعضي روايات آمده است. مي­گويد **غَشَّنَا** یعنی كسي كه غش مؤمنين كند مثل اينكه ما را غش كرده است.

حال يا اينکه احتمال دوم شمول دارد و غش مؤمنين مقصود است يا مقصود بالمطابقه همين است يا اينكه به ضميمه روايات ديگري مي­گوييم آن هم در حكم اين است. بعيد نيست شمول و عموم مقصود باشد و شواهدي در روايات بعدي داريم.

دلالت بر حرمت

بحث ديگر اینکه آیا در اين روايات از **لَيْسَ‏ مِنَّا** حرمت استفاده مي­شود يا نمي­شود؟ اين هم دو احتمال دارد ممكن است بگوييم **لَيْسَ‏ مِنَّا** يعني ولايتش با ما قطع مي­شود و حرمت را مي­رساند يا اينكه **لَيْسَ‏ مِنَّا** ارتباط ويژه را نفي مي­كند. بعيد نيست كه دلالت بر حرمت كند براي اينكه **لَيْسَ‏ مِنَّا** علی‌الاطلاق يعني پيوندش با ائمه قطع مي­شود و قطع اين پيوند يعني عذاب الهي. البته اين تعبير در مكروهات نیز استعمال شده است ولي قرينه­اي مي­خواهد و الا وقتي مي­گويد **لَيْسَ‏ مِنَّا** معنايش اين است كه پيوندش قطع شد. مثلاً امام در سخنراني سال چهل‌ودو فرمودند: كسي كه شتم مراجع كند ولايتش با خدا قطع مي­شود يعني كار حرامي است.

اطلاق غش

نكته سوم در بحث دلالي روايت اين است كه غش در اينجا محتمل به معناي مطلق باشد يا غش در معاملات مقصود است. بعيد نيست بگوييم غش در اينجا به معناي مطلق است نه غش در معاملات چون مفهوم مطلق در خود لغت وجود دارد. این‌طور نيست كه در لغت به معاملات تخصيص زده باشد بنابراين اين روايت با اين وجوهي كه عرض كرديم بعيد نيست دلالت مطلقي بر حرمت غش داشته باشد.

1. . در روایت وارد شده است فی المثل در جامع أحاديث الشيعة (للبروجردي)، ج‏22، ص: 690 /باب تحريم الغش:

‏الدعائم 2/ 27: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه أنّ رسول اللَّه صلّى اللّه عليه و آله: نهى عن **الخلابة** و الخديعة و الغشّ‏ و قال: من غشّنا فليس منّا.

(الخلابة: الخديعة باللسان بالقول اللطيف). [↑](#footnote-ref-1)
2. . وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 279 [↑](#footnote-ref-2)